متن درسى مقطع ديپلم و بالاتر

امامت و رهبرى در اسلام (5)

امامت خاصه‏

محمدباقر شريعتى سبزوارى‏

در مباحث پيشين گفته شد كه بحث امامت مانند نبوت، در دو بخش قابل بررسى و تحليل است. بخش نخست، امامت عامه بود كه در شماره‏هاى گذشته به صورت مفصّل از آن بحث شد؛ مانند: تعريف امامت، ضرورت وجود رهبر در جامعه، وجوب نصب امام و اطاعت از او، صفاتى كه امام بايد دارا باشد، فرايند نصب و تعيين امام، آيا امامت از اصول دين است يا فروع دين و يا مسئله‏اى است اجتماعى و فرعى از فروعات فقهى و... .

بخش دوم، امامت خاصه است كه اكنون بر آنيم آن را بحث و بررسى كنيم.

امامت خاصه چيست؟

مقصود از امامت خاصه، اثبات امامت حضرت على (ع) و يازده فرزندان معصومش، از امام حسن مجتبى (ع) تا امام زمان (عج)، از طريق كتاب و سنّت و عقل است. به اضافه بيان ويژگى‏هاى شخصى و امتيازات علمى، اخلاقى، مديريتى و آگاهى آنان از علم غيب.

اين موضوع را با دو رويكرد عقلى (منطقى) - كلامى (برون دينى) و نقلى (درون دينى) تحليل مى‏كنيم.

يكم - رويكرد منطقى و كلامى امامت‏

در اين قسمت بايد تحليل شود كه امامت خاصه از نظر «برون دينى»؛ يعنى در نگاه كلامى و فلسفى تا چه حد صحيح و منطقى است، چرا كه اگر با ديد عقلانى و فلسفى به امامت خاصه بنگريم بايستى نامزدهاى امامت را به طور مشخص از نظر ويژگى‏هاى علمى، اخلاقى و مديريتى بررسى نماييم، سپس آن خصوصيات را با مبانى كلى امامت كه در مبحث امامت عامه طرح شد، منطبق سازيم؛ مثلاً حضرت على (ع) كه از نظر اهل سنّت يكى از نامزدهاى خلافت محسوب مى‏شود و از نظر شيعه خليفه بلا فصل تلقى مى‏گردد، قطع نظر از ديدگاه تشيّع و تسنّن، اگر ثابت شود كه داناترين و مدير و مدبّرترين افراد پس از پيامبر اكرم (ص) بوده است و يا روشن شود كه ايشان هم مانند ساير خلفا و يا اصحاب پيامبر يك آدم معمولى در علم و تقوا بوده است، برداشت‏ها و نتيجه‏گيرى‏ها در امر امامت، تفاوت پيدا مى‏كند.

اگر حضرت على (ع) در علم و تقوا و حسن سابقه در رديف ساير خلفاى راشدين قرار گرفته و نصب امام و جانشين رسول خدا (ص) هم بر عهده اصحاب حل و عقد واگذار گرديده باشد، شيعه اثنى‏ عشرى هيچ‏گونه ادعا و اعتراضى نخواهد داشت، زيرا در اين صورت، عمل اصحاب حل و عقد از نظر عقلانيت، ايرادى ندارد، به دليل اين‏كه به هنگام رحلت پيامبر اعظم (ص) و عدم وجود وصيت، لازم است يك گروه موجّه و مصلحت‏گر در سقيفه بنى ساعده جمع شوند و خليفه و جانشينى براى پيامبر اكرم (ص) تعيين و به مردم معرفى نمايند و بدين وسيله دشمنان داخلى و خارجى را مأيوس و نقشه‏هاى آنان را خنثى كنند.

اما اگر حضرت على (ع) داناترين، لايق‏ترين و با تقواترين شخصيت‏هاى آن روز باشد كه هرگز در برابر بت‏ها سجده نكرده و حسن سابقه اخلاقى و دينى داشته باشد و يا به اعتراف همه اصحاب پيامبر (ص)، از نظر علم و فضايل اخلاقى سرآمد همه مسلمان‏ها و برترين آنان باشد، عقل و منطق ايجاب مى‏كند كه با وجود چنين شخصيت جامع و كامل و دلسوزى، وى را براى خلافت و جانشينى انتخاب نمايند، چرا كه تقديم مفضول بر فاضل از نظر مبانى عقلى و نقلى، قبيح و غير قابل قبول مى‏باشد، مگر اين‏كه شخص افضل و فاضل، موانع اخلاقى، سياسى و اجتماعى و سوء سابقه داشته باشد و يا اين‏كه افضليت به معناى پيرمردى يا داشتن ابهّت و يا خدمات بيشتر و كثرت ثواب، تفسير گردد كه اين‏گونه تحريف لغوى، مقبوليت ندارد.

از جانب ديگر، خداى حكيم و رسول او كه عقل كل‏اند، هرگز راضى نمى‏شوند رهبر صالح و عادل و اعلمى كه از هر جهت براى خلافت شايسته‏تر است و بر ساير مؤمنان ارجحيت فوق‏العاده دارد، بدون دليل از دايره حاكميت حذف شود. حتى اگر فرضاً مردم هم در يك انتخابات عمومى اين شخصيت بزرگ و با لياقت را خليفه انتخاب نكرده باشند، بدون شك عقلاى جهان اين عمل را به حساب كم‏خردى، ساده‏لوحى و بى‏فرهنگى آنان مى‏گذارند. و اگر اصحاب حل و عقد هم به دليل سنخيت فكرى، فرهنگى و اخلاقى با فرد مفضول و يا به دليل دشمنى و غرض‏ورزى با مردم، اعلم و اتقى‏ را كنار بگذارند و فرد معمولى را معرفى كنند، خردمندان عالم چنين گزينشى را محكوم و رأى دهندگان را جاهل و فريب‏خورده و اصحاب حل و عقد را فريب‏كار تلقّى خواهند نمود و بايد پاسخگوى آگاهان جامعه و نسل‏هاى آينده و تاريخ باشند.

آرى، عقل و منطق ايجاب مى‏كند كه اگر شخصيت لايق‏ترى در جامعه اسلامى هست كه در اجراى احكام و فهم اسرار قرآن و صراحت و صداقت در كلام و عدل و انصاف، از همه افراد معاصر خود شجاع‏تر، قاطع‏تر و آگاه‏تر و ممتازتر است، مسئوليت رهبرى جامعه را بر عهده بگيرد و بدون شك در آن زمان هيچ فردى از حضرت على (ع) عالم‏تر، مدبّرتر، زاهدتر و عارف‏تر به آيين خدا و عادل‏تر در مقام اجرا و آگاه‏تر به مسائل قضا نبوده است. به همين دليل بسيارى از نوابغ و قشرهاى تحصيل‏كرده مى‏پرسند: چرا جمعى از اصحاب حل و عقد در غياب ديگران در سقيفه بنى ساعده گرد آمدند و بر خلاف منطق، عقل و سنّت عقلايى، مفضول را بر فاضل، بلكه بر افضل مقدّم داشتند و حتى پيشنهاد شخص خليفه اول را ناديده گرفتند، كه بارها گفته بود: «اقيلونى و لست بخيركم و علىٌ فيكم؛(1) بيعتى كه با من كرده‏ايد پس بگيريد و تا على در ميان شماست من بهترين شما نيستم.»

اشكالى كه بر عمل اصحاب سقيفه وارد شده اين است كه چنين راه و رسمى را در انتخاب خليفه از كجا گرفته‏اند؟ آيا در تاريخ اسلام و سنّت نبوى چنين شيوه‏اى وجود داشته است؟

بى‏شك پاسخ آن منفى است، به دليل اين‏كه اولاً: مسلمانان تا آن زمان، انتخاب جانشينىِ رسول الله (ص) را تجربه نكرده بودند. در ثانى: هيچ‏گاه رسول خدا (ص) در طول دوران نبوت خود به اين راه و رسم اشاره‏اى نكرده، بلكه در بسيارى از موارد شخصاً به نصب افراد براى جانشينى اقدام كرده است؛ مانند: «اسامة بن زيد» جوان را كه به فرماندهى سپاه مسلمانان در جنگ با رومى‏ها منصوب نمود و حضرت على (ع) را در مدينه به جاى خود گماشت تا منافقان نتوانند به نقشه‏هاى شوم خود برسند، چرا كه فقط حضرت على (ع) قادر بود توطئه آنان را درهم بشكند.

در هر صورت، طرح نظريه ارباب حل و عقد براى انتخاب خليفه بعد از جانشين رسول خدا (ص)، براى اولين مرتبه پيدا شد، چرا كه خط مشى الهى در گذشته‏ها و در عصر پيامبران نيز بنا بر انتصاب بوده است. براى مثال، حضرت موسى (ع) از خداوند استدعا كرد تا هارون را خليفه خود قرار دهد.(2)

پرسش ديگر اين است كه چگونه امكان دارد مذهبى كه مدعى خاتميت است و از هر جهت كامل و جامع مى‏باشد و حتى براى جزيى‏ترين مسائل زندگى، حكم و برنامه دارد، در امر خطير و سرنوشت‏سازى مانند خلافت سكوت كرده باشد تا جامعه نوبنياد اسلامى پس از پيامبر دچار اختلاف شوند و مجبور گردند حكومت زور و تزوير را نيز مشروع تلقّى كنند.(3)

علاوه بر اين، اجماع ارباب حل و عقد نيز براى تعيين جانشينى پيامبر (ص) محقق نشد، چرا كه به اعتراف مورّخان اسلامى، جمعى از صحابه بزرگ پيامبر و اعاظم علماى اسلام مانند: سلمان، ابوذر، مقداد، عمار، خالد بن سعيد، حذيفة بن اليمان و بريده در سقيفه حضور نداشتند.(4) از همه مهم‏تر آن‏كه ارباب سقيفه بايد جايگاه چنين نظريه‏اى را در قرآن و سنّت مى‏يافتند و يا با ادله عقلى و منطقى براى مردم روشن مى‏ساختند كه چرا با وجود فردى اعلم و اعدل و اتقى‏ مانند على بن ابى طالب (ع) ابوبكر را انتخاب كردند، در صورتى كه پيامبر (ص) فرمود: «فانّ العجلة من الشيطان و التأنى من الرحمن؛ عجله، كار شيطان و تامّل و محاسبه، كار الهى است.»

بعضى از علماى اهل سنّت در توجيه رفتار ارباب حل و عقد در سقيفه مى‏گويند: اين انتخاب به اين دليل بوده كه رسول اكرم (ص) درباره انتخاب خليفه بعد از خود طرح و برنامه‏اى ارائه نكرده و عملاً آن را به مردم واگذار نموده است، و در همين راستا حديثى بدون سند نيز مطرح مى‏كنند كه جمعى به محضر پيامبر (ص) رسيدند و پرسيدند؟ «يا رسول الله! الا تستخلف علينا؛(5) آيا خليفه‏اى براى ما قرار نمى‏دهى»؟ آن حضرت فرمود: «اگر خليفه‏اى براى شما تعيين كنم از وى سرپيچى كرده و عذاب بر شما نازل خواهد شد.»

آيا به راستى اجتماع صحابه در سقيفه، بر اساس اين حديث بى‏سند بوده و آيا آن همه احاديث صحيح و مستندى كه در باره خلافت حضرت على (ع) به صورت متواتر رسيده، در برابر اين حديث نمى‏توانسته مقابله كند؟

در توجيه عمل اصحاب، سه احتمال مى‏توان مطرح كرد:

الف) اجماع صحابه متكى به دليل شرعى بوده است؛

ب) اجماع، مستند به دليل عقلى بوده است؛

ج) بدون دليل بر اثبات حجيّت اجماع، صحابه دست به اين عمل زده‏اند.

نظريه دوم و سوم در ميان دانشمندان اهل سنّت و مذاهب چهارگانه، طرفدارى ندارد. بنابر اين بايد احتمال اول را در نظر بگيريم و بگوييم اجماع، متكى به دليل شرعى بوده كه نزد علماى اهل سنّت عبارت است: كتاب، سنّت، اجماع و قياس، كه هيچ كدام بر مدعا دلالت ندارند.

برخى از عالمان اهل سنّت كه متوجه اين اشكال شده‏اند مى‏گويند: اجماع، مدرك شرعى داشته ولى به دو دليل به ما نرسيده است: نخست اين‏كه، نقل متواتر اجماع از ارائه مدرك ما را بى‏نياز ساخته است. دوم اين‏كه، شايد مدرك از قبيل قرائن و شواهد حالى و مقامى بوده كه قابل نقل براى ديگران نبوده است.(6)

با توجه به اين‏كه هيچ مسئله‏اى به اندازه مسئله امامت مهم و اساسى نبوده و نيست، نمى‏توان دو دليل فوق‏الذكر را پذيرفت. علاوه بر آن، دلايل ذكر شده در حد يك احتمال است و احتمال نمى‏تواند پاسخگوى آن اشكال معقول و مشروع باشد.

دوم - رويكرد نقلى امامت‏

شيعه اماميه معتقد است كه نصب امام معصوم بايد به وسيله خدا و پيامبر انجام شود، زيرا كسى جز خدا علم و عصمت را نمى‏داند و معصوم را نمى‏شناسد. مدارك و دلايل اين ادعا در كتاب و سنّت، فراوان است و قابل كتمان نمى‏باشد. در بيان دلايل قرآنى به چند آيه اكتفا مى‏كنيم:

1 - آيه تبليغ‏

«يا ايّها الرّسول بلّغ ما انزل اليك من ربك و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله يعصمك من النّاس و الله لا يهدى القوم الكافرين؛(7) اى پيامبر! آن‏چه را كه از جانب پروردگار بر تو نازل شده به مردم ابلاغ كن و اگر انجام ندهى رسالت الهى را ابلاغ نكرده‏اى. [ترس و هراسى به خود راه مده‏]، خداوند تو را از شر مردم حفظ خواهد كرد و خدا كافران را هدايت نمى‏كند.»

در توجيه و استدلال آيه بر نصب امام معصوم، چند نكته بايد مشخص شود:

1 - بايد ديد اين چه پيام مهمى بوده كه تا هنگام نزول آيه، به مردم رسانده نشده است و اگر رسول اكرم (ص) در ابلاغ آن مسامحه و كوتاهى كند مثل اين است كه رسالت الهى را تبليغ نكرده است؟

2 - دغدغه رسول خدا (ص) در تبليغ اين پيام چه بوده است و چرا از مردم هراس دارد، و حال آن‏كه در ابتداى بعثت كه همگى با وى در ستيز بودند، بدون ترس و واهمه، رسالت‏هاى اصلى را به مردم ابلاغ نمود؟

از مضمون آيه اين‏گونه بر مى‏آيد كه پيامبر (ص) در ابلاغ اين پيام هراس دارد؛ چنان‏كه از جمله «و اللّه يعصمك من النّاس» استفاده مى‏شود كه پيامبر به امر مهم و سرنوشت‏سازى مأموريت يافته كه در ابلاغ آن ممكن است خطر جانى و يا حيثيتى براى او يا اصل دين و يا مؤمنان وجود داشته باشد.

قطعاً پيامبر اكرم (ص) براى دين خدا و تضعيف آن در ميان مسلمانان نگران است، نه بر شهادت خودش از ناحيه يهود و نصارى‏ و مشركان، زيرا او تمام اين مراحل را طى كرده و آنان را كاملاً شكست داده و وادار به تسليم ساخته بود و هيچ‏گونه خطرى از ناحيه آنها پيامبر و آيين جديدش را تهديد نمى‏كرد.

وانگهى، آن‏چه كه در آغاز دعوت خطرساز بود، دعوت به وحدانيت الهى و نفى بت‏پرستىِ مشركان عرب و كفار قريش بود كه از هر جهت از يهود و نصارى‏ خطرناك‏تر بودند. با وجود اين، آهنگ آيات در ابتداى بعثت هرگز آميخته با تأكيد و توبيخ پيامبر (ص) نبوده است: «اقرأ باسم ربك الذى خلق \* خلق الانسان من علق»(8) و نيز «يا ايها المدثّر \* قم فأنذر \* و ربّك فكبّر \* و ثيابك فطهّر».(9)

نكته ديگر اين‏كه نمى‏توان گفت: مقصود از «ما انزل اليك من ربك» مجموع دين و مقرّرات آن باشد، چرا كه از اول بعثت تاكنون، حضرت رسول (ص) مجموع دين و احكام‏هاى الهى را به تدريج به مردم رسانيده و قدرت يهود و نصارى‏ و مشركان را در هم شكسته است، پس معلوم مى‏شود اين پيام يك حكم ويژه‏اى است كه همه مسلمان‏ها نمى‏توانند شنيدن آن را برتابند و بسا به پيامبر (ص) زخم زبان نيز بزنند و شايعه‏سازى كنند. مضافاً اين‏كه آيه با خطاب «يا ايّها الرسول» شروع شده، نه «يا ايّها النّبى»، با اين‏كه پيامبر كارش خبر دادن از ناحيه خداست؛ اما واژه رسول، بيان‏گر ابلاغ پيام سنگينى است كه آن حضرت در مقام رسالت بايد برساند؛ به عبارت ديگر هنگامى كه به ابلاغ احكام فرعى مأموريت پيدا مى‏كند، به جز جهاد با كفّار و منافقان، با خطاب «يا ايّها النّبى» مخاطب قرار مى‏گيرد؛ مانند: «يا ايّها النبى قل لازواجك و بناتك و نساء المؤمنين»؛(10) ولى در اين آيه، مسامحه و تأخير روا نيست و لذا خطاب «يا ايّها الرسول» دارد.

مطلب ديگر آن است كه در آيه تبليغ به محتواى پيام اشاره نشده است و اين عدم تصريح خود نشان دهنده اهميت اين مأموريت سرّى و خطير مى‏باشد؛ بلاغت كلام از عظمت پيام، حكايت دارد. به همين دليل ذات اقدس حق در ابلاغ اين رسالت ويژه به رسولش اطمينان مى‏دهد كه او را از شرّ مردم حفظ مى‏كند و نبايد از گفتار و جنجال و اختلاف مردم هراسى به خود راه دهد.

شأن نزول آيه تبليغ‏

به دليل پيچيدگى و اختلاف آراى مفسّران اهل سنّت و اماميه و خصوصيت بى‏نظيرى كه در اين آيه ديده مى‏شود ناگزير شديم به شأن نزول آن مراجعه كرده تا محتوا را بهتر روشن كنيم. در ميان شيعه، اختلافى درباره شأن نزول آيه وجود ندارد و فقط اهل سنّت به اختلاف سخن گفته‏اند. در اين‏جا ابتدا ديدگاه سنّى‏ها را مطرح مى‏كنيم و سپس به ديدگاه شيعه مى‏پردازيم:

الف) ديدگاه اهل سنّت‏

در ميان مفسّران اهل سنّت، فخر رازى در تفسير كبير خود مجموع سوژه‏هاى نزول و اختلاف نظرها را جمع‏آورى كرده كه روى هم رفته يازده نظريه است(11) كه به ترتيب آنها را تحليل و بررسى مى‏كنيم و داورى را به عهده خوانندگان فرهيخته و با انصاف، موكول مى‏سازيم:

يكم - برخى احتمال داده‏اند كه نزول آيه، درباره حكم رجم و قصاص بوده و رسول اكرم (ص) از اعلام آن تعلّل ورزيده است، زيرا ممكن بود مردم قبول نكنند. به همين دليل اين آيه نازل شد كه اى رسول ما بدون دغدغه خاطر، حكم رجم و قصاص را براى مردم بازگو ساز.

در پاسخ مى‏گوييم: حكم رجم در قرآن نيامده است،(12) ولى قصاص در آيات اول اين سوره و رجم نيز در قالب روايات پيش از نزول سوره مائده اعلام شده و مشكل ساز نبوده است. اگر هم مشكل ايجاد شده به تدريج بر طرف گرديده است.

وانگهى، احكام محاربان و مفسدان فى الارض و ستيزگران با خدا و رسول، كمتر از رجم نيست و حتى بسيار شديدتر است. با وجود آن، در همين سوره با صراحت اعلام شده است كه آنها را بكشيد يا به دار مكافات بياويزيد يا دست و پايشان را به صورت وارونه و عكس هم قطع كنيد.(13) و رسول خدا (ص) ترديدى در اعلام اين حكم تند و تيز به خود راه نداد. مضاف بر اين‏كه به اعتراف مفسّران اهل سنّت، اين سوره آخرين سوره‏اى است كه بر پيامبر (ص) نازل شده است،(14) در صورتى كه احكام رجم و قصاص در اوايل هجرت اعلام گرديده است، پس آيه مذكور هيچ ارتباطى به حكم رجم و قصاص ندارد.

دوم - مى‏گويند: چون يهودى‏ها آيين اسلام را مسخره مى‏كردند پيامبر (ص) به دليل مصالحى ملاحظه مى‏كرد و در برابر آنها عكس‏العمل نشان نمى‏داد و مى‏ترسيد به وى آسيبى وارد سازند؛ از اين‏رو اين آيه نازل شد تا رسول اكرم (ص) بدون ترس بر ضد يهوديى‏ها افشاگرى كند.

در پاسخ مى‏گوييم: اين شأن نزول نيز ادعايى بيش نيست، نه قرينه‏اى بر آن وجود دارد و نه دليل و روايتى. وانگهى، پيامبر (ص) در موقع نزول اين آيه در سال آخر عمرش چه ترسى از يهودى‏ها داشت، با اين‏كه بعد از فتح خيبر آنها ذليل و خوار و تسليم شده بودند و بسيارى از سرزمين‏ها و مزارع خود از جمله فدك را بدون جنگ و خون‏ريزى به پيامبر (ص) واگذار كرده بودند.

سوم - عده‏اى گفته‏اند: هنگامى كه آيه تخيير رسيد،(15) پيامبر (ص) از ابلاغ آن، خائف بود و مى‏ترسيد زن‏هايش دنيا و تجملات را ترجيح دهند. آيه اين بود: «اى پيامبر! به همسرانت بگو: اگر زندگى دنيا و تجملات آن را مى‏خواهند طلاق بگيرند، ولى اگر خدا و رسول و آخرت را مى‏خواهند بدان كه خداوند براى همسران نيكوكارت اجر عظيمى مهيّا ساخته است».(16) قائلين به اين نظريه معتقدند كه آيه تبليغ براى بيان آيه تخيير نازل شد و به پيامبر اطمينان مى‏داد كه بدون واهمه آن را بيان كند و از چيزى هراس نداشته باشد.

در پاسخ گفته مى‏شود: اولاً: مگر رسول اكرم (ص) نمى‏دانست كه پس از ابلاغ آيه مذكور همسرانش دنيا و زينت‏هاى آن را انتخاب نخواهند كرد.

در ثانى، مگر رسول اكرم (ص) دل‏بستگى فوق‏العاده‏اى به همسرانش پيدا كرده بود كه از جدايى آنها نگران شود، زيرا اغلب زن‏هاى آن حضرت، بيوه و پيرزن بودند و پيش از پيامبر شوهرانى داشته‏اند و برخى از آنان بد اخلاق بودند و بعضاً نه چهره معمولى داشتند و نه سيرت نيكويى.

ثالثاً: اين آيه در سوره احزاب است كه سال‏ها پيش از سوره مائده و آيه تخيير نازل شده است.

رابعاً: در هيچ روايتى نيامده كه پيامبر از قرائت آيه تخيير واهمه‏اى داشته است.

چهارم - برخى گفته‏اند: اين آيه مربوط به ماجراى زيد و زينب، بنت جَحْش، دختر عمه پيامبر است. رسول اكرم (ص) مى‏دانست سرانجام بايد او را بگيرد تا سنّت جاهليت را بشكند و شكست روحى زينب و خانواده‏اش را جبران نمايد. از اين‏رو از بيان حكم خوددارى كرد تا اين‏كه آيه «يا ايها الرسول» فرود آمد كه كتمان نكن و افشا كن.

عجيب است از فخر رازى كه بلافاصله به دنبال اين ادعا، حديثى از عايشه نقل مى‏كند و اين نظريه را غير مستقيم رد مى‏كند. مى‏گويد: «من زعم انّ رسول اللّه كتم شيئاً من الوحى فقد اعظم الفرية على اللّه و اللّه تعالى يقول (يا ايها الرسول بلغ) و لو كتم رسول اللّه شيئاً من الوحى لكتم قوله: و تخفى فى نفسك ماللّه مبديه؛(17) كسى كه گمان كند رسول خدا چيزى از وحى را كتمان كرده، دروغ بزرگى بر خدا بسته است و حال آن‏كه خدا مى‏فرمايد: اى رسول، پيام ما را به خلق برسان و اگر رسول خدا بنابود چيزى از وحى را بپوشاند هر آينه سزاوار بود قول خدا را كتمان مى‏كرد كه مى‏فرمايد: و مخفى ساختى در دلت چيزى را كه خدا آن را آشكار ساخته بود.»

با اين حساب، رسول اكرم (ص) در مقام پرده‏پوشى وحى در مورد زينب، بنت جحش بر نيامده است، بلكه ترس پيامبر از دروغ و شايعه‏سازى بود؛ مثل اين‏كه بگويند: پيامبر به زيد گفته است: همسرت را طلاق بده تا خودش او را بگيرد. و چون در جاهليت، ازدواج با زن پسر خوانده، حرام بود پيامبر (ص) مى‏ترسيد اين ازدواج به رسالت دينى او لطمه بزند و يا به شايعه‏ها كمك كند. لذا قرآن بلافاصله فرمود: «و تخشى الناس و الله احقّ ان تخشاه؛(18) از شايعه‏سازى و سرزنش مردم مى‏ترسى در صورتى كه سزاوارتر است از خدا بترسى و به شايعات مردم گوش ندهى.»

پنجم - برخى گفته‏اند: آيه درباره اعلام جهاد بر ضد كفار و مشركان نازل شده است و چون پيامبر مى‏ترسيد منافقين كارشكنى كنند و مسلمانان در جهاد شركت نكنند، از اين‏رو از اعلام آن و تحريك منافقين خوددارى مى‏كرد. به همين دليل اين آيه نازل شد و به پيامبر دستور داد از تحريك منافقين نترس و پيامت را ابلاغ كن.

در پاسخ مى‏گوييم: در طول تاريخ حيات پيامبر (ص)، پيوسته اعلام جهاد به صورت كلى و موردى انجام مى‏شد و هر كس از شركت در جهاد سر باز مى‏زد، به دستور پيامبر اكرم (ص) بايكوت مى‏شد؛ چنان‏كه در جنگ تبوك سه تن تخلّف كردند و با قهر و بايكوت مسلمان‏ها روبرو شدند.(19)

بنابر اين رسول اكرم (ص) نه تنها هيچ‏گونه مسامحه و تعلّلى در تحريك مؤمنان به جهاد روا نمى‏داشت، بلكه متخلّفان مؤمن و منافق را نيز در تنگنا قرار مى‏داد؛ مانند: «يا ايّها النبى جاهد الكفّار و المنافقين و اغلظ عليهم؛(20) اى پيامبر! با كفار و منافقان پيكار كن و بر آنها سخت بگير.»

ششم - نظريه ديگرى كه در سبب نزول آيه آورده‏اند اين است كه مى‏گويند: چون آيه «و لا تسبّوا الذين يدعون من دون الله فيسبّوا الله عدواً بغير علم»(21) نازل شد و مسلمانان را از دشنام دادن به بت‏ها نهى كرد، رسول اكرم (ص) سكوت كرد و اين آيه را اعلام نكرد تا آيه سوره مائده آمد كه: «يا ايّها الرسول بلّغ ما انزل اليك من ربك».

در پاسخ گفته مى‏شود: اولاً: دليلى بر سكوت رسول خدا و تأخير در اعلام آيه نهى از سبّ و لعن بت‏ها نداريم و هيچ حديثى هم از منابع سنّى نرسيده است. ثانياً: اين آيه براى تربيت و تأديب مسلمان‏هاى خشمگين و جاهل فرود آمده است تا به بت‏ها و مقدسات مشركان ناسزا نگويند و با عكس‏العمل بت‏پرستان مواجه نشوند. بنابر اين آن حضرت براى اين‏كه جلو ناسزا گفتن متقابل مشركان را به خداوند متعال بگيرد بايد آن را فى‏الفور در ميان مسلمان‏ها قرائت كند، زيرا هرگونه تأخير باعث بى‏حرمتى و هتّاكى عليه ذات اقدس الهى مى‏شود.

وانگهى، اين آيه در سوره انعام آمده، كه مكى است، ولى سوره مائده مدنى است و لذا نمى‏توان پذيرفت و هيچ مفسّرى نيز چنين حرفى را نزده كه پيامبر (ص) چند سال آيه را كتمان كرده باشد و در اواخر عمر مأمور شود براى مردم بخواند.

هفتم - قول هفتم آن است كه آيه درباره حقوق مسلمانان نازل گرديده است، چون در حجةالوداع وقتى رسول مكرّم (ص) شرايع دين و مناسك حج را مطرح كرد و حقوق مسلمان‏ها را نسبت به هم بيان نمود، فرمود: «هل بلّغت»؟ گفتند: «نعم يا رسول الله». آن‏گاه پيامبر (ص) فرمود: «اللهم اشهد».

در پاسخ مى‏گوييم: چگونه ممكن است پيامبر حقوق مسلمانان را كتمان كرده باشد، بلكه از اين جمله استفاده مى‏شود كه در حجةالوداع حقوق مسلمان‏ها را ابلاغ و بر آن تأكيد نموده است. در همين خطبه است كه مى‏فرمايد: اى مسلمانان! آن‏چه مايه تقرب به بهشت و دورى از دوزخ بود براى شما بيان كردم و آن‏چه باعث نزديك شدن به جهنم و دورى از بهشت برين بود شما را از آن نهى نمودم. بنابر اين، آيه تبليغ مربوط به حقوق مسلمان‏ها بر يك‏ديگر نيز نمى‏باشد.

هشتم - تئورى ديگرى كه مطرح شده اين است كه آيه درباره ماجرايى است كه براى پيامبر (ص) زير درخت اتفاق افتاده است. داستان از اين قرار است: روزى رسول اكرم (ص) در يكى از مسافرت‏ها شمشيرش را بر شاخه درختى آويزان كرده و خوابيده بود. يك عرب باديه‏نشين از راه رسيد، شمشير را برداشت و بالاى سر پيغمبر ايستاد و گفت: «يا محمد (ص) من يمنعك منّى؛ چه كسى مرا مانع مى‏شود تا شمشير را بر فرق تو وارد سازم». رسول اسلام (ص) فرمود: «الله». ناگهان دست اعرابى لرزيد، شمشير از دستش افتاد و سرش به درخت برخورد كرد و بينى‏اش خون‏آلود شد. خداوند اين آيه را نازل كرد كه از نقل اين كرامت دريغ مدار و آن را افشا كن.

در پاسخ مى‏گوييم: اين احتمال نيز بسيار سست بنياد است، زيرا چه انگيزه‏اى باعث كتمان رسول اكرم (ص) مى‏شود، با توجه به اين‏كه نقل اين ماجرا باعث تقويت ايمان مؤمنان و اتمام حجّت بر كافران و منافقان مى‏شود. وانگهى، چطور ممكن است خداوند آن حضرت را براى نقل نكردن يك كرامت، تهديد كرده باشد.

نهم - مى‏گويند: ترس و هيبتى كه از يهود و قريش در دل پيغمبر سايه افكن شده بود با نزول آيه تبليغ و وعده حفاظت از گزند آنان، زايل گرديد و پيامبر (ص) قوّت قلب پيدا كرد.

در پاسخ گفته مى‏شود: اين نظريه نيز قابل قبول نيست، زيرا پيامبرى كه يكى از شاگردانش حضرت على (ع) با آن همه هيبت و قدرت و شوكت است و خود بنيان‏گذار تقوا و عزت نفس است، چگونه ممكن است ترس و هيبت قريش و يهود در قلب عرشى او راه پيدا كند و حال آن‏كه پيامبر بايد اشجع الناس باشد.

وانگهى، بر فرض محال اگر اين مهابت و ترس در اول بعثت بود به چه دليل تا آخر عمر ادامه داشت، چون آيه تبليغ از آخرين آياتى است كه بر پيامبر نازل شده است.

دهم - برخى از مفسّران گفته‏اند: آيه براى پايان دادن به مسئوليت نيروهاى حفاظتى پيغمبر بود، زيرا جمعى از حرّاس و پاسداران، حفاظت از آن حضرت را بر عهده داشتند تا كسى نتواند به او آسيبى برساند، آيه نازل شد كه به آنان بگو: دست از محافظت بردارند و خدا حافظ توست. اما از آن‏جا كه براى رسول اكرم (ص) مشكل بود كه بدون مقدمه عذر آنان را بخواهد، از اين‏رو در ابلاغ آن تعلّل مى‏ورزيد تا اين‏كه آيه تبليغ نازل شد.

در پاسخ مى‏گوييم: اين گفته، بى‏پايه‏تر از احتمالات قبلى است. اولاً: اين سوره به اعتراف اكثر مفسّران اهل سنّت در آخر عمر پيامبر و در حجة الوداع نازل شده است،(22) ولى حفاظت از رسول خدا (ص) مربوط به اوايل بعثت و ابتداى ورود به مدينه بوده است. ثانياً: همواره رسول خدا (ص) در پناه الهى محفوظ بوده است و نمى‏توان قبول كرد كه وى اين پيام الهى را چند سال مخفى نگه داشته باشد.

يازدهم - فخر رازى قول يازدهم را كه آخرين نظريه است، موضوع خلافت امام على (ع) قرار داده و مى‏گويد: آيه در فضل و برترى على بن ابى طالب (ع) نازل گرديده است. سپس در ادامه مى‏گويد: هنگامى كه آيه «يا ايّها الرّسول بلّغ ما انزل اليك من ربّك» نازل شد، رسول اكرم (ص) دست على را گرفت و بلند كرد و فرمود: «من كنت مولاه فهذا علىّ مولاه اللّهم وال من والاه و عاد من عاداه». پس عمر (رضى الله عنه) حضرت على (ع) را ملاقات كرد و گفت: گوارا باد تو را اى پسر ابوطالب كه امروز مولاى من و مولاى هر مرد مؤمن و زن با ايمانى هستى. آن‏گاه مى‏گويد: اين قول، از ابن عباس و براء بن عازب و محمد بن على است.

نكته جالب در اين قول آن است كه فخر رازى بر خلاف ده نظريه گذشته، صاحبان قول اخير را مشخص مى‏كند. معلوم مى‏شود اقوال گذشته صرف احتمال بيش نبوده و شايد گوينده مشخص و معتبرى هم نداشته است.

صاحب تفسير كبير بدون اين‏كه آراى گذشته را نقد و بررسى كند، در پايان مى‏گويد: احتمالات در شأن نزول آيه زياد است، ولى بهتر است بر افشاگرى و اظهار تبليغ عليه يهود و نصارى‏ و ايمن بودن پيامبر از شرّ اهل كتاب، حمل شود، زيرا آيات قبل و بعد درباره آنها نازل گرديده است. به قرينه اتصال آيه به آيات پيشين و پسين، چنين احتمالى معقول‏تر به نظر مى‏رسد، زيرا پيامبر (ص) از سخن گفتن بر ضد يهود و نصارى‏ تا زمان نزول آيه، امتناع مى‏كرد.

وانگهى، از ذيل آيه كه مى‏فرمايد: «و الله لا يهدى القوم الكافرين »، چنين بر مى‏آيد كه مقصود از ناس در «و الله يعصمك من الناس» كافران و اهل كتاب باشند؛(23) يعنى خدا تو را از مردمان كافر حفظ مى‏كند.

اين قول را صاحب تفسير المنار هم تأكيد كرده، ولى پاسخ وى داده شد كه اولاً: قرآن يك كتاب كلاسيك نيست كه مطالب آن به صورت دسته‏بندى و موضوعى مطرح شده باشد. در ثانى: اگر آيه پيوند محكمى با آيات قبلى و بعد از آن مى‏داشت بدون شك مقصود از «ما انزل اليك» منحصر مى‏شد در تبليغ شديد بر ضد يهود و نصارى‏، در صورتى كه آيات قبل و بعد، آنان را با لحن شديدى محكوم مى‏كند: «قل يا اهل الكتاب لستم على شى‏ء حتى تقيموا التوراة و الانجيل و ما انزل اليكم من ربّكم؛(24) بگو اى اهل كتاب! شما هيچ ارزشى نداريد تا آن‏گاه كه تورات و انجيل و آن‏چه بر شما نازل شده است را بر پاى داريد». در صورتى كه اكثريت آنها به جاى پذيرش و عمل به آيات تورات و انجيل، بر كفر و طغيانشان افزودند.

در آيات پيشين نيز اهل كتاب را به شدت توبيخ مى‏كند و مى‏فرمايد: «و مى‏بينى اكثر آنها بر گناه و تجاوز به حقوق ديگران و خوردن مال حرام از يك‏ديگر پيشى مى‏گيرند و يهودى‏ها گفتند: دست‏هاى خدا بسته است و كارى از پيش نمى‏برد، دست‏هاى آنها بسته باد و لعنت بر آنها».(25) و به مسلمان‏ها هشدار مى‏دهد كه هرگز با يهود و نصارى‏ دوست نشويد.

با اين حساب، سياق آيه اين احتمال را نفى مى‏كند، چرا كه «و الله يعصمك من الناس» بيان‏گر اهميت و خطرناك بودن اين مأموريت و رسالت الهى است، به گونه‏اى كه با ابلاغ آن ممكن است حيثيت پيامبر و يا دين مردم در مخاطره قرار گيرد و حال آن‏كه يهود و نصارى‏ به هنگام نزول سوره مائده در موقعيتى نبودند كه براى پيامبر خطر ساز باشند تا رسول اكرم در ابلاغ اين مأموريت، نكول و مسامحه كرده و مترصّد موقعيت مساعدى باشد؛ بلكه سال‏ها پيش از نزول آيه مذكور موقعيت مسلمان‏ها تحكيم و تثبيت شده و با فتح خيبر و پيروزى‏هاى پياپى مسلمانان، اهل كتاب به تسليم وادار شده بودند و حكومت اسلامى از آنها جزيه مى‏گرفت.

وانگهى، مضمون آيه تبليغ به خوبى نشان مى‏دهد كه متضمّن پيام بسيار سخت و خطيرى است، نه در حوزه خشونت در گفتار و عمل، بلكه به دليل عدم پذيرش برخى از مسلمان‏ها و بروز حسادت‏ها و كينه‏هاى برخى از مؤمنان. معلوم مى‏شود اين پيام، جنبه داخلى دارد و مربوط به خود مسلمان‏هاست، نه كفار و آن هم جز در معرفى حضرت على (ع) براى جانشينى پيامبر (ص) و انتقال قدرت به داماد او چيز ديگرى نمى‏باشد؛ همان قولى كه فخر رازى اجمالى از آن را به عنوان يازدهمين قول و آخرين شأن نزول آورده است و جمع كثيرى از مفسّران و مورّخان عالى‏قدر بر آن صحه گذاشته‏اند و احاديث بسيارى نيز در همين زمينه رسيده است كه نقل خواهيم كرد.

اما اين‏كه مراد از «الناس» به قرينه «ان الله لا يهدى القوم الكافرين» كفار باشند، صحيح نيست، زيرا اولاً: كفر، اعم از كفر باطنى و ظاهرى است و از نظر لغوى به معناى حق‏پوشى و انكار مى‏باشد؛ چنان‏كه كشاورزان را كافر مى‏گويند، چون بذرها را در زمين دفن مى‏كنند. در ثانى: در قرآن موارد بسيارى وجود دارد كه ماده كفر شامل مسلمان‏ها نيز مى‏شود؛ مانند آيه «يؤمن ببعض و يكفر ببعض؛(26) برخى از مسلمان‏ها به بخشى از دين ايمان مى‏آورند و به قسمتى كفر مى‏ورزند». بدون شك منظور از كفر در اين جا، كفر اصطلاحى نيست، بلكه مقصود، حق‏پوشى و انكار است.

گاهى نيز كفر در برابر شكر نعمت و يا منعم است؛ مانند: «فكفرت بانعم الله فاذاقها الله لباس الجوع؛(27) اهل قريه به نعمت‏هاى الهى كفر ورزيدند و خداوند لباس گرسنگى را بر آنان پوشانيد». در جاى ديگر مى‏فرمايد: «لئن شكرتم لأزيدنّكم و لئن كفرتم انّ عذابى لشديد؛(28) اگر مرا سپاس گوييد، بر نعمت شما مى‏افزايم و اگر كفران كنيد، بدانيد كه عذاب من سخت است.»

البته تدبر در قرآن كريم نشان مى‏دهد و از واژه «النّاس» هم برداشت مى‏شود كه مخاطب آيه مذكور فقط مؤمنان خالص نيستند، بلكه عموم مسلمان‏ها از منافقان گرفته تا مسلمان‏هايى كه هنوز ايمان در قلوب آنها رسوخ نكرده و مؤمنان راستين، همگان را شامل مى‏شود. در ذيل آيه به گونه رمزى بيان مى‏كند كسانى كه كفر باطنى دارند مانند: منافقان، مغرضان، حسودان و مقام پرستان، با ابلاغ اين پيام ناراحت مى‏شوند و دست به توطئه خواهند زد و با اين رسالت به مقابله بر مى‏خيزند و كارشكنى مى‏كنند.

دغدغه شخصى رسول اكرم (ص) در پيام‏رسانى و تبليغ اين رسالت خطير و حساسيت برانگيز به دليل اختلاف داخلى و انكار بعضى از صحابه و انحراف مردم از صراط حق است. به همين دليل در پايان آيه يك نوع تهديد به مجازات مى‏كند و به مسلمان‏ها هشدار مى‏دهد: كسى كه از روى كفر و عناد اين رسالت را قبول نكند بداند كه خداوند عناصر لجوج و عنود را هدايت نمى‏كند.

نكته ديگر اين‏كه جمله «يا ايها الرسول...» تنها در دو جاى قرآن آمده و از حسن اتفاق هر دو در سوره مائده است: يكى در آيه 41 و ديگرى در آيه 67 ، ولى تهديد پيامبر (ص) بر عدم ابلاغ اين پيام، منحصراً در همين آيه است.

نكته سوم اين‏كه مقصود از «ما انزل اليك» اشاره به يك پيام ويژه است، نه مجموع رسالت پيامبر (ص) و پيام‏هاى ابلاغ شده و ابلاغ نشده، چرا كه پيش از نزول اين آيه، حضرت از تبليغِ هيچ رسالتى دريغ نداشته است و بارها رسالت‏هاى الهى را به مردم رسانيده، بلكه عملياتى و اجرايى نموده است. ضمن اين‏كه قرينه‏اى هم در آيه و سنّت مبنى بر ضرورت تبليغ مجدّد پيام‏هاى ابلاغ شده در كار نمى‏باشد، ولى از نوع آهنگ آيه بر مى‏آيد اين رسالت از تمام رسالت‏هاى گذشته مجزّا، مهم‏تر، عظيم‏تر و آخرين پيام است، چرا كه اگر حضرت رسول (ص) اين پيام جديد را به مردم نرساند، در واقع هيچ كارى در راستاى وظيفه پيامبرى انجام نداده است.

ب) ديدگاه اماميه‏

نظريات بعضى از مفسّران اهل سنّت و دانشمندان را درباره كلمه «ما انزل اليك» بيان كرديم و پاسخ هر يك را جداگانه ارائه نموديم. اينك ديدگاه شيعه و بعضى از صحابه را مطرح و دلايل آن را بازگو مى‏كنيم.

مفسّران شيعه و روايات معصومين (عليهم السلام) كلمه «ما انزل اليك» را منحصر در وصايت و جانشينى حضرت على (ع) مى‏دانند و بس. علامه طباطبائى در تفسير الميزان مى‏فرمايند: اين آيه در مورد امامت و خلافت على بن ابى طالب (ع) نازل شده است. جمع زيادى از صحابه نيز با صراحت گفته‏اند كه آيه تبليغ درباره حضرت على (ع) نازل شده است، براى نمونه برخى از آنها را مى‏آوريم:

1 - شوكانى از ابن مردويه از ابن عباس روايت مى‏كند كه فرمود: بسيارى از ما اين آيه را چنين مى‏خوانديم: «يا ايها الرسول بلّغ ما انزل اليك من ربّك (انّ عليّاً مولى المؤمنين) و ان لم تفعل فما بلّغت رسالته و الله يعصمك من الناس».(29) ابن ابى حاتم و ابن مردويه و ابن عساكر از ابى سعيد خدرى و جبير بن نظير از ام المؤمنين عايشه نقل مى‏كند كه بر وى وارد شدم، عايشه گفت: سوره مائده را مى‏خوانى؟ گفتم: بله. گفت: آگاه باش، آخرين سوره‏اى است كه بر حضرت محمد (ص) نازل شده است.(30) سپس نقل مى‏كند كه گفت: «نزلت هذه الآيه (يا ايها الرسول بلّغ ما انزل اليك) على رسول الله يوم غدير خم فى على بن ابى طالب رضى الله عنه؛(31) اين آيه در روز غدير خم بر رسول خدا (ص) در شأن على بن ابى طالب (ع) نازل شد.»

2 - صاحب كتاب ينابيع المودة در كتاب خود فصلى را با عنوان «استشهاد على الناس فى حديث يوم الغدير» باز كرده و روايات بسيارى را ذكر نموده كه ما به يك روايت بسنده مى‏كنيم:

از مسند احمد بن حنبل با سند صحيح از سعيد بن جبير از ابن عباس نقل شده كه: «جمع علىّ (رضى الله عنه) الناس فى رحبة مسجد الكوفه و قال: انشد اللّه كل امرء مسلم سمع رسول الله ان يقول يوم غدير خم ما سمع؛ على (ع) مردم را در صحن كوفه جمع كرد و گفت: هر مرد مسلمان را قسم مى‏دهم آن‏چه از پيامبر در روز غدير خم شنيده بازگو نمايد». پس هفده نفر حركت كردند و گفتند: رسول خدا در آن وقت دست تو را گرفت و به مردم گفت: «اتعلمون انّى اولى بالمؤمنين من انفسهم؛ آيا مى‏دانيد كه تحقيقاً من سزاوارترم به تصرّف در شئون مؤمنان از خودشان»؟ گفتند: «بلى يا رسول الله». سپس فرمود: «من كنت مولاه فهذا علىّ مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه؛ هر كس من مولا و سرپرست او هستم، پس اين على مولاى اوست. خدايا دوست دار آن كسى كه على را دوست دارد و دشمن دار كسى را كه على را دشمن بدارد.»(32)

حافظ ابو نعيم در كتاب نزول القرآن همين حديث را با اسناد ديگر از عطيه نقل مى‏كند كه گفت: آيه «يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك» درباره حضرت على (كرم الله وجهه) نازل شده است.

3 - علامه امينى در كتاب الغدير از 110 نفر از صحابه با اسناد و مدارك معتبر و 84 نفر از تابعين و 360 نفر از دانشمندان اهل سنّت نقل كرده كه آيه تبليغ در شأن حضرت على (ع) نازل شده است. نقل متواتر اين احاديث از اهميت امامت و خلافت، حكايت دارد، چرا كه امامت، رياست عامه بر كل مسلمانان است. همان‏گونه كه رسول اكرم (ص) در عصر ظهور، اداره مسلمانان را عهده‏دار بود، فرماندهانى نصب مى‏كرد، استان‏داران و فرماندارانى را در شهرها قرار مى‏داد و قضاتى را نصب و عزل مى‏كرد كه جان و مال و حيثيت مردم در گرو آنها بود، عين همين اختيارات را به حضرت على (ع) واگذار نمود.

\* \* \*

پرسش‏هاى متن درسى مقطع ديپلم و بالاتر

لطفاً با توجه به متن درسى مقطع ديپلم و بالاتر، گزينه‏هاى صحيح را انتخاب كرده و در پاسخ‏نامه مربوط (صفحه 108) علامت بزنيد.

1 . مهم‏ترين اشكال بر عمل اصحاب سقيفه كدام است؟

الف - تشكيل جلسه مشورتى در خارج مدينه.

ب - تخطّى از خط مشى انبياى الهى در گذشته تاريخ مبنى بر انتخاب اصلح.

ج - بى‏سابقه بودن راه و روش آنان براى تعيين خليفه رسول خدا (ص).

د - ناديده گرفتن رأى افراد كهن سال و بزرگ‏تر از خود.

2 . در نگاه برون دينى، امامت با چه ديدى تجزيه و تحليل مى‏شود؟

الف - فلسفى، كلامى.

ب - دينى، كلامى.

ج - تاريخى، سياسى، قرآنى.

د - منطقى، كلامى، سنّت نبوى.

3 . گدام گزينه صحيح نيست؟

الف - تقديم مفضول بر فاضل از نظر مبانى عقلى و نقلى، قبيح و غير قابل قبول است.

ب - افضليت به معناى پير مردى و يا داشتن خدمات بيشتر و كثرت ثواب است.

ج - مقصود از امامت خاصه، اثبات امامت حضرت على (ع) و يازده فرزندان معصومش از طريق كتاب و سنّت و عقل است.

د - شيعه معتقد است: حضرت على (ع) در علم و تقوا و سياست بر خلفاى راشدين برترى دارد.

4 . فرمانده مسلمانان در جنگ با رومى‏ها كه بود؟

الف - حضرت على (ع).

ب - مالك اشتر.

ج - جعفر طيّار.

د - اُسامة بن زيد.

5 . اين جمله بيان‏گر ديدگاه چه كسانى است؟ «رسول اكرم (ص) درباره انتخاب خليفه بعد از خود، طرح و برنامه‏اى ارائه نكرده است».

الف - گروهى از شيعيان.

ب - تمام علما و مورّخان اهل سنّت.

ج - شيعيان دوازده امامى.

د - بعضى از علماى اهل سنّت.

6 . كدام گزينه صحيح است؟

الف - شيعه اماميه، شناخت معصوم را توسط مردم ممكن مى‏داند.

ب - كفار قريش و مشركان عرب، براى پيامبر (ص) از يهود و نصارى‏ خطر سازتر بودند.

ج - بعضى از آيات قرآن در آغاز بعثت با تأكيد و توبيخ پيامبر (ص) همراه بود.

د - مقصود از «ما انزل اليك من ربك» در آيه تبليغ، ابلاغ مجموع دين و مقرّرات آن است.

7 . حكم محارب و مفسد فى الارض چيست؟

الف - از حدّ رجم، كمتر است.

ب - اعدام يا شلاق است.

ج - بسيار شديدتر از رجم است.

د - بستن دست و پاى او به صورت وارونه به ديوار، تعزير و يكصد تازيانه است.

8 . به نظر تفسير المنار، كدام گزينه شأن نزول آيه تبليغ است؟

الف - افشاگرى و اظهار تبليغ عليه يهود و نصارى‏ و ايمن بودن پيامبر از شرّ اهل كتاب.

ب - اعلام جهاد بر ضد كفار و مشركان.

ج - افشا كردن ماجرايى كه براى پيامبر اكرم (ص) در زير درخت اتفاق افتاد و خدا حضرتش را از شرّ دشمن حفظ كرد.

د - پايان دادن به مسئوليت نيروهاى حفاظتى پيامبر (ص).

9 . هدف از نزول آيه «لا تسبّوا الذين يدعون من دون الله» چه بود؟

الف - خوددارى رسول خدا (ص) از محكوم كردن بت پرستان.

ب - لزوم تأخير در لعن بت‏ها.

ج - جلوگيرى از هتاكى متقابل مشركان به خداوند متعال.

د - وا داشتن پيامبر به شكستن سكوت خود.

10 . به نظر اكثر مفسّرانِ اهل سنّت كدام سوره در اواخر عمر رسول خدا (ص) نازل شد؟

الف - آل عمران.

ب - توبه.

ج - مائده.

د - ناس.

11 . به نظر شيعه آيه تبليغ متضمّن چه پيامى است؟

الف - پيامى بسيار سخت و خطير در حوزه خشونت در گفتار و عمل.

ب - هشدار به كفار و منافقان براى دست برداشتن از توطئه.

ج - پذيرفته نشدن پيشنهاد پيامبر اكرم (ص).

د - انتقال قدرت به امام على (ع).

12 . مراد از كافران در آيه تبليغ چه كسانى‏اند؟

الف - مؤمنان خالص.

ب - كفار و منكران خدا.

ج - كشاورزان كه تخم را در زمين مدفون مى‏كنند.

د - حق‏پوشان.

13 . جمله «ما انزل اليك» در آيه تبليغ، اشاره به چيست؟

الف - تكرار پيام‏هاى ابلاغ شده كه قبلاً نازل شده است.

ب - مجموع رسالت پيامبر (ص).

ج - پيام‏هايى كه عملياتى و اجرايى نشده است.

د - پيام جديد كه آخرين پيام به شمار مى‏رود.

14 . اين جمله از كيست؟ «نزلت هذه الآية (يا ايها الرسول بلّغ ما انزل اليك) على رسول الله يوم غدير خم فى على بن ابى طالب رضى الله عنه».

الف - ابن عباس.

ب - عايشه.

ج - علامه طباطبائى.

د - على بن شوكانى.

15 . ادلّه شرعيه نزد علماى اهل سنّت كدام است؟

الف - كتاب، سيره پيامبر، سنّت امامان و اجماع.

ب - كتاب، سنّت، سيره معصومين و قياس.

ج - كتاب، اجماع، قياس و سيره معصومين.

د - كتاب، سنّت، اجماع و قياس.

پي نوشت ها:

1) اخرج هذا الحديث احمد فى المسند، ج 1، ص 10 و بلاذرى فى فتوح البلدان، ج 1، ص 3 و ابن ابى الحديد فى شرح نهج البلاغه، ج 17، ص 155 و 169 و دينورى فى الامامة و السياسة، ج 1، ص 31.

2) اعراف (7) آيه 142.

3) عبدالكريم شهرستانى، الملل و النحل، ج 1، ص 26.

4) محمد بن مسلم بن دينورى، الامامة و السياسة، ص 21؛ ابن عبد ربه الاندلسى، عقد الفريد، ج 4، ص 85؛ ابوالحسن اشعرى، مقالات الاسلاميين، ج 2، ص 178، ابو جعفر طبرسى، تاريخ طبرى، ج 2، ص 443؛ محمد بن اثير، الكامل فى التاريخ، ج 2، ص 6.

5) سيوطى، تاريخ الخلفا، ص 36.

6) شرح المواقف،ج 8، ص 346.

7) مائده (5) آيه 67.

8) علق (96) آيه 2 - 1.

9) مدثر (74) آيه 4 - 1.

10) احزاب (33) آيه 59.

11) تفسير كبير، ج 12، ص 50 - 48.

12) رجم يعنى سنگسار كردن.

13) مائده (5) آيه 33.

14) محمد عبده، المنار، ج 6، ص 116.

15) احزاب (33) آيه 78.

16) همان، آيات 28 و 29.

17) تفسير كبير، ج 1، ص 49.

18) همان، آيه 37.

19) توبه (9) آيه 118.

20) همان، آيه 73.

21) انعام (6) آيه 108.

22) محمد بن على بن شوكانى، فتح الغدير، ج 2، ص 3.

23) تفسير كبير، ج 12 - 11، ص 50 - 49.

24) مائده (5) آيه 68.

25) همان، آيه 63 - 62.

26) بقره (2) آيه 85.

27) نحل (16) آيه 112.

28) ابراهيم (14) آيه 7.

29) محمد بن على بن شوكانى، فتح الغدير، ج 2، ص 60.

30) همان، ص 4.

31) همان، ص 60.

32) ينابيع الموده، ج 1، ص 36؛ مسند احمد بن حنبل، ج 1، ص 111؛ المراجعات، ص 130.